

بازسازی روش شناختی نظریه انتخاب عمومی

فائز دین‌پرست^۱

علی ساعی^۲

تاریخ دریافت: ۹۱/۱/۲۰

تاریخ پذیرش: ۹۱/۳/۲۱

چکیده

موضوع این مقاله، بازسازی روش شناختی نظریه انتخاب عمومی است و روش داوری آن نیز بر استدلال عقلانی استوار است. نظریه انتخاب عمومی به مثابه یک الگوی نظری میان‌رشته‌ای به مثابه تحلیل اقتصادی سیاست و مبنای تئوریک اقتصاد سیاسی مدرن، به‌رغم کارایی قابل قبول در پیش‌برد پژوهش‌های علوم سیاسی، از چند منظر مورد نقد قرار گرفته است. این نظریه از نظر روش شناختی مبتنی بر فردگرایی روش شناختی است. مدعای مقاله آن است که مبنای فردگرایی روش شناختی نظریه انتخاب عمومی، به تنهایی از کفایت لازم برای تبیین تصمیمات بازیگران سیاسی برخوردار نیست. این مقاله می‌کوشد از رهگذر قراردادن نظریه انتخاب عمومی در یک زمینه ساختاری، راهی برای جبران ضعف‌های روش شناختی این نظریه پیشنهاد کند. بدین منظور تلاش می‌شود دستگاه نظری تلفیقی که حاصل بازسازی عقلانی نظریه انتخاب عمومی در چارچوب نظریه راهبردی-ارتباطی جسوپ-از رهیافت واقع‌گرایی انتقادی-است، ارائه شود. **واژه‌های کلیدی:** انتخاب عمومی، فردگرایی روش شناختی، فردگرایی ساختاری، واقع‌گرایی انتقادی، نظریه راهبردی-ارتباطی.

۱. استادیار علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی / f_dinparasti@yahoo.com

۲. استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس / saecia@modares.ac.ir

طرح مسأله

این مقاله ناظر بر ارزیابی انتقادی نظریه انتخاب عمومی^۱ و بازسازی روش شناختی آن است؛ از این رو، مقاله ماهیت نظری دارد و محصول انتقاد روش شناختی از نظریه انتخاب عمومی است. نظریه انتخاب عمومی از منظر روش شناختی مبتنی بر فردگرایی روش شناختی^۲ است. فردگرایی روش شناختی چشم اندازی در مورد شیوه تبیین پدیده‌های اجتماعی است. در این رویکرد فرض بر این است که می‌توان پدیده‌های اجتماعی را برحسب کنش‌های افراد تبیین کرد. از این رو، نهاد‌های اجتماعی را باید به عنوان مجموع‌های از افراد و تمایلات آنها نگریست. این رویکرد، نوعی نگاه اتم‌گرایانه^۳ دارد و تبیینی اتم‌گرایانه^۴ از پدیده‌های اجتماعی ارائه می‌دهد، تبیینی که در آن اتم‌های اجتماعی فرد و کنش‌های اوست (ثور دارسون، ۲۰۰۶). فردگرایی روش شناختی، گویای این نکته است که پدیده‌های اجتماعی از کنش‌های افراد تشکیل شده است؛ این گزاره بدین معناست که افراد مستقل از پدیده‌های اجتماعی وجود دارند، اما عکس آن صادق نیست؛ به دیگر سخن، افراد بلوک‌های سازنده جامعه هستند و همه پدیده‌های اجتماعی الزاماً از کنش افراد تشکیل شده است. از آنجا که موضوع علوم اجتماعی رفتار انسان‌ها در مقیاس کلان است، پس می‌توان هرگونه قانون جامعه‌شناختی را براساس کنش‌های افراد تبیین نمود. کل‌های اجتماعی چیزی بیش از انبوه‌ها نیستند، و چیزی را به اعضای تشکیل دهنده آن اضافه نمی‌کنند (همان).

فردگرایی روش شناختی ویژگی‌های نظام را از طریق خصوصیات عناصر تشکیل دهنده آن تبیین می‌کند. مبنای تشکیل دهنده واقعیت اجتماعی، افراد و ویژگی‌های آنها هستند. فردگرایی روش شناختی وجود پدیده‌های اجتماعی پیچیده را مانند نهادها یا قواعد رفتار نفی نمی‌کند، بلکه معتقد است که تبیین باید براساس ویژگی‌های منفرد اجزای تشکیل دهنده آن صورت گیرد. فردگرایی روش شناختی یک نظریه تقلیل‌گراست که پدیده‌های اجتماعی را از ویژگی‌های افراد استنتاج می‌کند. براین اساس، اعتقاد بر این است که ویژگی‌های نظام اجتماعی برآمده از تمایلات، نیت‌ها و ترجیحات افراد است (پترویس، ۲۰۰۸). فردگرایی روش شناختی متضمن یک نظریه هستی‌شناختی درباره واقعیت اجتماعی است؛ از سوی دیگر، این مفهوم ناظر به نظریه‌ای

۱. انتخاب عمومی (Public Choice) یکی از نظریه‌های ذیل پارادیم انتخاب عقلانی (Rational Choice) است. انتخاب عقلانی بر اساس مفروضات اقتصاد خرد، به عنوان چارچوبی برای فهم و مدل‌سازی رفتارهای اجتماعی به کار گرفته می‌شود (Lawrence, 2008). نظریه انتخاب عمومی، به عنوان شاخه‌ای از انتخاب عقلانی، کاربست ابزارهای اقتصاد برای مطالعه‌ی سیاست است. به عبارت دیگر، موضوع انتخاب عمومی، منحصر به سیاست است و متعرض سایر حوزه‌های رفتار اجتماعی نمی‌شود.

2. Methodological Individualism
3. Atomistic
4. Atomistic Explanatory
5. Aggregates



فصلنامه علمی-پژوهشی



دوره چهارم
شماره ۲
بهار ۱۳۹۱



معرفت‌شناختی درباره امکان شناخت و یک اصل روش‌شناختی دقیق درباره شیوه دستیابی به دانش است. همچنین، فردگرایی روش‌شناختی دارای دیدگاه خاص خود در زمینه مفاهیم، تبیین و قوانین مورد درک است. فردگرایی روش‌شناختی به لحاظ هستی‌شناختی معتقد است که پدیده‌های اجتماعی از افراد تشکیل شده‌اند و توسط افراد به وجود می‌آیند. به لحاظ معرفت‌شناختی نیز معتقد است که مفاهیم و پدیده‌های اجتماعی را باید براساس فرد تعریف کرد؛ بر این بنیان قوانین اجتماعی نیز در واقع قوانینی درباره افراد هستند. همچنین، به لحاظ روش‌شناختی نیز بر آن است که مفاهیم و پدیده‌های اجتماعی را باید براساس وضعیت‌های روانی، کنش‌ها، تعامل، موقعیت‌های اجتماعی و محیط افراد تعریف کرد؛ بدین ترتیب، قوانین اجتماعی را نیز باید به مثابه قوانین درباره‌ی وضعیت‌های روانی، کنش‌ها، تعامل، موقعیت‌های اجتماعی و فیزیکی افراد تلقی کرد (اودن، ۲۰۰۱).

مبنای فردگرایی روش‌شناختی نظریه انتخاب عمومی، به تنهایی از کفایت لازم برای تبیین تصمیمات بازیگران سیاسی برخوردار نیست^۱. هرچند می‌توان با اصل گزاره تعیین‌کنندگی منفعت شخصی در انتخاب‌ها - به مثابه آموزه محوری انتخاب عمومی - همراهی کرد، اما در عین حال کفایت تحلیلی این مدعا با تردید مواجه است. تردید در این جا حادث می‌شود که آیا سیاست‌مداران (که بنا به فرض انتخاب عمومی، کارکرد حکومت، چیزی جز تصمیمات آن‌ها نیست) انگیزه‌های خود را در خلأ و به صورت کاملاً آزادانه و دلخواه پیگیری می‌کنند. این تردید بدین معناست که در مقابل ادعای انتخاب عمومی (که گزینش گزینه الف را ناشی

۱. نظریه انتخاب عمومی، حداقل از ۲ منظر دیگر نیز قابل نقد است، که بررسی آنها خارج از موضوع این مقاله است. الف. عقلانیت محدود به جای عقلانیت حداکثری
منتقدان انتخاب عمومی برآنند برخلاف باور این دیدگاه، عقلانیت محدود کنشگران را راهبری می‌کند و نه عقلانیت حداکثری. از این رو بازیگران به مثابه ارضاء‌کنندگان و نه بیشینه‌ساز منافع عمل می‌کنند. به دیگر سخن تصمیم‌گیرندگان تا زمانی که منفعت به سطحی پایین‌تر از سطح رضایت‌بخش سقوط نکرده به کار خود ادامه می‌دهند. در صورت کاهش منفعت از سطح رضایت‌بخش، جستجو برای الترناتیوی که از آن یک منفعت ارضاء‌کننده حاصل شود، آغاز می‌گردد. ضمن آن‌که این جستجو عمدتاً در گستره خود بسیار محدود خواهد بود و زمانی که تصمیم‌گیرنده به جایگزینی قانع‌کننده دست یابد، پایان می‌گیرد. حتی اگر این جایگزین بهینه هم نباشد. (وارد، ۱۳۸۴: ۱۳۸-۱۳۹)
ب. نقد عقلانیت به عنوان راهبر انحصاری انسان
بر اساس تحلیل منطقی و نیز مشاهده شواهد تجربی بسیاری از رفتارهای افراد را در عالم خارج نمی‌توان بر حسب انگیزه‌ی بیشینه‌سازی منفعت تبیین کرد. عقلانیت انسان، مفهومی فراتر و وسیع‌تر از بیشینه‌سازی منفعت است و در آن مفاهیمی چون انجام تعهدات، نودوستی، حسادت، انصاف نیز سهیم است. (لیتل، ۱۳۷۳: ۹۸-۱۰۲) چنین نیست که انگیزه‌های افراد صرفاً انعکاسی از منافع شخصی آنان باشد. به عنوان مثال، انگیزه‌هایی مانند حسادت، حس انتقام، نوع‌دوستی و حرص می‌توانند بر کنش افراد اثر بگذارند؛ اگرچه این اثرگذاری در خودآگاه افراد ادراک نشود. مدارک و شواهد تجربی نشان می‌دهند که افراد اغلب در زندگی سیاسی به شکلی نوع‌دوستانه عمل می‌کنند. بعنوان مثال، هرچند توقعات اقتصادی شخصی ممکن است بر طبقه رأی‌دادن افراد تأثیر داشته باشد، اما براساس مدارک قابل توجه، وضعیت عمومی اقتصاد نیز در این رابطه دارای اهمیت است. بدین ترتیب، رأی‌دهندگان اغلب در مورد رفاه دیگران نیز دلتنگران می‌باشند. همچنین زمانی که افراد مطابق با هنجارهای اجتماعی عمل می‌نمایند، به نظر می‌رسد به نوعی منافع شخصی خود را انکار می‌کنند. (وارد، همان ۱۴۸)

از منافع بازیگر می‌داند) می‌توان از چرایی تعیین منفعت بازیگر در این گزینه، و چرایی پیگیری مسیری خاص برای تأمین آن پرسش به میان آورد. به عنوان مثال، پاسخ نظریه انتخاب عمومی به مسأله توسعه در کشوری با ساختار سیاسی پوپولیستی می‌تواند در قالب گزاره‌ای مانند گزاره زیر صورت‌بندی شود:

انتخاب بهینه برای پیشینه‌سازی منافع سیاستمداران (وعده‌ی) تخصیص منابع عمومی برای پاسخ سریع به نیازهای فوری یا پاسخ به نیازهای افتخارجویانه بدون در نظر داشتن کارایی است. این پاسخ هرچند در مورد وضعیت توسعه در اینگونه کشورها از منظر بازیگران اصلی دولت و منافع آنها توصیفی ارائه می‌دهد، اما به واقع نمی‌توان آن را به عنوان تبیینی از این مسأله قلمداد کرد. چراکه به وضوح می‌توان این پرسش دوگانه را مطرح کرد که چرا منفعت کنشگران در تخصیص ناکارآمد منابع نهفته است؟ و چرا منفعت کنشگران متفاوت در دوره‌های زمانی مختلف و تحت شرایط متفاوت در تخصیص ناکارآمد منابع تأمین شده است؟ انتخاب عمومی می‌تواند با ارجاع به تأمین منفعت بازیگر از رهگذر تصمیم اتخاذ شده، به پرسش چرایی اتخاذ یک تصمیم خاص توسط بازیگران پاسخ گوید؛ اما پاسخ به پرسشی که از چرایی تأمین منفعت توسط این تصمیم می‌پرسد، آشکارا از عهده نظریه انتخاب عمومی خارج است. این پرسش‌ها، با پذیرفتن مدعای اصلی نظریه انتخاب عمومی، مسأله را در سطح بنیادی‌تری پیگیری می‌کنند و عملاً زمینه‌های ساختاری گزینش بازیگران را مورد پرسش قرار می‌دهند.

چیستی انتخاب عمومی

رویکرد متأخر اقتصاد سیاسی از اواخر دهه چهل با تشکیک در مفروض اصلی رویکرد خوش‌بینانه جامعه‌شناسی سیاسی نسبت به انگیزه‌های خیرخواهانه عمومی دولت، از حیث معرفت‌شناختی نگاه متفاوتی نسبت به دولت ارائه کرد. پرسش مهم این بود که چه دلیلی وجود دارد که بپذیریم کسانی که اداره امور حکومت را بر عهده دارند، انگیزه کافی برای تعقیب و تأمین منافع عمومی دارند. نقطه عزیمت تحلیل‌گران انتخاب عمومی آن است دولت آن‌گونه که در گذشته یک موجودیت واحد تلقی می‌شد نیست بلکه دولت مجموعه‌ای از افراد با ارجحیت‌های مختلف است (مولر، ۲۰۰۳، ص ۵). در کانون نهاد دولت سیاستمداران قرار دارند؛ از این رو هر گونه تلاش برای تدوین نظریه‌ای در باب اقدامات دولت، بدون بحث در باره انگیزه متولیان دولت نابجا خواهد بود (دائر، ۱۹۵۷)؛ سیاستمداران نیز بنا به ماهیت انسانی انگیزه‌هایی همانند دیگران دارند. اگر کارآفرینان و عموم مردم به دنبال تأمین و پیشینه‌سازی





منافع خود هستند، سیاستمداران نیز چنین انگیزه‌ای دارند. نظریه انتخاب عمومی، در نظریات علوم اجتماعی، نظریه‌ای نسبتاً جدید تلقی می‌شود که از ادبیات مالیه عمومی دهه ۵۰، نظریه انتخاب اجتماعی و ارزش‌های فردی کنت آرو، نظریه اقتصادی دموکراسی آنتونی داووز سرچشمه گرفته‌است. (کاپوراسو، ۱۳۸۷: ۲۰۲)

این نظریه متضمن کاربست روش‌های دانش اقتصاد در سیاست است. اگر اقتصاد علمی است که رفتار انسان را به منزله رابطه بین هدف و وسیله کمیاب که کاربردهای متفاوت دارد، مطالعه می‌کند (کاپوراسو، ۱۳۸۷: ۱۹۱ به نقل از رویینز، ۱۹۳۲، ص ۱۶). آن‌گاه سیاست (به مثابه توزیع آمرانه ارزشها) را می‌توان اقتصاد قدرت در پهنه کلان اجتماع دانست؛ در این صورت، می‌توان از روش‌های فهم اقتصاد برای مطالعه سیاست بهره گرفت. نظریه انتخاب عمومی، ابزارها و روش‌هایی را که در دانش اقتصاد در سطح تحلیلی پیشرفته ایجاد شده اند برمی‌گزیند و آنها را در بخش سیاسی و اقتصاد دولتی به کار می‌برد. (بوچانان، ۱۹۸۴، ص ۱۳).

مفروضات نظریه انتخاب عمومی در مقام تصور از فرد و انگیزه‌های او در حوزه دولت و تلاش برای تبیین تعادل در عرصه کلان تصمیمات سیاسی، همسان مفروضات اقتصاد خرد در نظریه تعادل در سطح بنگاه‌های موجود در بازار است؛ بر مبنای این نظریه، عرصه سیاست نیز همانند بازار است که در آن بازیگران مختلف به دنبال بیشینه‌سازی منفعتشان هستند. فرض اساسی انتخاب عمومی این است که تصمیم‌گیرندگان سیاسی (رای‌دهندگان، سیاستمداران، دیوان‌سالاران) و تصمیم‌گیرندگان خصوصی (مصرف‌کنندگان، دلالان، تولیدکنندگان) به شیوه‌های مشابه رفتار و از دستوره‌های منفعت شخصی پیروی می‌کنند. در واقع تصمیم‌گیرندگان سیاسی و اقتصادی اغلب یکی هستند؛ مصرف‌کننده و رای‌دهنده (اکلونو و تیلسون، ۱۹۸۰، ص ۴۴۰).

نظریه انتخاب عمومی مبتنی بر سه مفهوم کلیدی است: فردگرایی روش‌شناختی^۱، انسان اقتصادی^۲ و سیاست به عنوان موضوع مبادله^۳. منظور از انسان اقتصادی این است که انسان‌ها در مقام پیشه‌ور، سیاستمدار، مدیر و استاد دانشگاه افرادی مبتکر، حسابگر و زیاده‌خواه و در یک کلام متصرف به خرد ابزاری هستند. این مفهوم در درون خود واجد مفروضات ذیل است: هر فرد علایقی دارد و در این جایگاه حسابگرانه عمل می‌کند؛ خواسته‌های هر فرد نامحدود است؛ هر فرد زیاده‌خواه است؛ و هر فرد دارای قوه تفکر و ابتکار عمل است. (جنسن و مک‌لینگ، ۱۳۸۴)

۱. مفهوم فردگرایی روش‌شناختی در صفحات پیشین توضیح داده شده است.

2. Homo-Economicus

3. Politics-as-exchange



از منظر انتخاب عمومی، سیاست به عنوان موضوع مبادله مطرح می‌شود. در این نگاه، سیاست به عنوان ساختاری پیچیده از مبادلات میان افراد در نظر گرفته می‌شود. ساختاری که فرد در آن به دنبال دستیابی به اهداف فردی تعریف شده خود از طریق یک سازوکار جمعی است و نمی‌تواند از طریق مبادلات ساده بازاری به این اهداف دست یابد. ملاک خوب یا بد بودن یک عمل سیاسی، براساس رضایت افراد سنجیده می‌شود و نه ملاک‌هایی نظیر حرکت به سمت ایده‌هایی که به صورت مستقل و پیشینی برای خود تعریف شده‌اند (بوچانان، همان). با قبول مفروضات سه‌گانه فوق، باید پذیرفت که دولت مرکب از افراد است و برای شناخت عمل کرد دولت و تحلیل آن، باید به مطالعه انگیزه‌ها و کنش‌های دولت‌مردان پرداخت. دولت‌مردان و سیاست‌مداران که با دارا بودن خرد ابزاری، حساب‌گرانه در تصمیمات و انتخاب‌های خود، به دنبال بیشینه‌سازی منافع خویش هستند. بنا به ماهیت جمعی و مبادله‌ای بودن سیاست، منفعت سیاست‌مداران در نظام‌های دموکراتیک از طریق انتخاب مجدد محقق می‌شود. سیاستمداران در نظام دموکراسی، سیاست‌های‌شان را دقیقاً به عنوان ابزاری برای کسب و پیروزی در انتخابات تنظیم می‌کنند. (کوز، ۱۵۴، ۱۳۸۴-۱۵۶). از این رو مسئله اساسی برای هر سیاست‌مدار آن است که در یک رابطه مبادله با رأی‌دهندگان قرار گیرد. بنابراین کارکرد اجتماعی سیاستمداران - که عبارت است از تنظیم و اجرای سیاست‌های معین در زمانی که قدرت را در اختیار دارند - محصول و پیامد فرعی انگیزه خصوصی آنان است که می‌تواند ترکیبی از ارزش‌های اجتماعی شامل کسب درآمد، اعتبار اجتماعی و قدرت باشد.

این فرضیه متضمن آن است که در نظام دموکراسی، سیاستمداران حاکم همیشه چنان عمل می‌کند که تعداد رأی‌دهندگان به خود را به حداکثر برساند. در واقع، دولت نقش کارآفرینی را ایفا می‌کند که به جای تولید محصول در ازای دریافت پول، سیاست‌های خود را در قبال کسب آرای بیشتر به فروش می‌گذارد. علاوه بر این، حاکمان برای کسب آرای لازم باید با سایر رقبا رقابت کنند؛ همان‌گونه که دو یا چند انحصارگر در تلاش برای افزایش فروش کالاهای‌شان در بازار با یکدیگر رقابت می‌نمایند. همانطور که مشتریان کالا رضایت خود را از یک کالا با پرداخت قیمت و خرید آن اظهار می‌کنند، در عرصه سیاسی نیز مردم رضایت خود را از یک سیاست با رأی دادن به حامیان آن ابراز می‌کنند.

به‌رغم این تشابه مبنایی میان بازار و سیاست، فرصت‌ها و محدودیت‌های بازار سیاست و بازار کالا تفاوت‌های مهمی با یکدیگر دارند که در جای خود قابل تأمل است. مهمترین تفاوت میان رفتار مردم در قبال سیاست‌مردان نسبت به تاجران این است که در بازار سیاست، مشتریان اطلاعات کامل ندارند. هنگامی که شخصی قصد خرید کالایی را دارد، می‌تواند با جستجو و پرسش



از اطرافیان اطلاعات لازم را در مورد گزینه‌های موجود کسب کند تا از این طریق کالایی را بخرد که نفع بیشتری ببرد. اما این وضعیت در مورد عرصه سیاست صادق نیست. رأی‌دهندگان وقتی می‌خواهند میان کاندیدها انتخاب کنند معمولاً دارای اطلاعات کامل نیستند و برای آنها نمی‌ارزد که برای کامل کردن اطلاعات خود وقت و منابع خود را خرج کنند، چرا که قدرت تأثیرگذاری آنها حداکثر یک رأی از میان میلیون‌ها رأی خواهد بود. علاوه بر آن سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی گاه دارای پیچیدگی‌هایی هستند که آشنا شدن و فهم آنها به سادگی میسر نیست. از این رو رأی‌دهندگان انگیزه کافی برای تکمیل اطلاعات خود نسبت به کاندیدها و سیاست‌های آنها ندارند (تولوک، ۲۰۰۲، ص ۶). این مسئله موجب می‌شود تا سیاست‌مداران قدرت آن را داشته باشند تا از عدم اطلاع شهروندان سوء استفاده کنند و سیاست‌های به ظاهر جذابی عرضه کنند که در واقع امر به زیان مردم باشد اما مردم به دلیل عدم اطلاع و شناخت کافی به این سیاست‌ها و حامیان آن رأی دهند. به عبارت دیگر ویژگی‌های بازار سیاست به نحوی است که به صورت معمول و برای بخش قابل توجهی از شهروندان بازی برد-باجت را رقم می‌زند.

آموزه‌های نظریه انتخاب عمومی

بر اساس مبانی پیش گفته، آموزه‌های اصلی نظریه انتخاب عمومی را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

الگوی رأی‌دهی شهروندان

شهروندان نیز همانند سیاست‌مداران، رفتاری عقلایی در گزینش خود دارند. هریک از آنان انتخابات را دقیقاً ابزاری تلقی می‌کند که به وسیله آن حکومتی انتخاب می‌شود که بیشترین منافع را برای وی به همراه داشته باشد. هر شهروندی میزان مطلوبیت خود را با توجه به اقدامات

۱ هرچند بر اساس روایت ارتدوکس نظریه انتخاب عمومی، بازیگران به مثابه موجوداتی یکپارچه و بسیط هستند که بر اساس تأمین منفعت مبتنی بر عقلانیت ابزاری کنش‌های خود را سامان می‌دهند، اما باید توجه داشت که منطق تئوریک این نظریه تلازم منطقی با مفروضات هستی‌شناختی فوق (بسیط و یکپارچه بودن بازیگران و انحصار مطلوبیت در منفعت مادی و درآمدی) ندارد. برخی متفکران در عین قائل شدن به اصالت حب نفس به عنوان انگیزه اصلی کنش‌های انسانی، محدوددهی حب نفس و عقلانیت را از دایره عقلانیت ابزاری فراتر برده‌اند. (رک: مطهری، ۱۹۱، ۱۳۷۰؛ همو، ج ۶، ۴۳۵-۴۳۶؛ طباطبایی، ج ۲، ۶۹-۷۰ و ۷۸-۸۰ و ۱۳۱-۱۳۲ مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ۴۳-۷۶؛ شیروانی، ۱۳۷۹: ۱۲۶) بر اساس این نگرش، محرک اصلی عمل انسانی، «حب ذات» و به عبارتی، لذت نفس است؛ اما لذت نفس تنها لذت جسمی نیست، بلکه لذت روحی را نیز شامل می‌گردد. به عبارت دیگر محرک اصلی عمل انسان، حب ذات است و اگر حب ذات نباشد، انسان به عمل دست نمی‌زند آنچه مهم است، سود و منفعت خود انسان است که یا به صورت آنی حاصل می‌گردد و یا در نهایت به امید رسیدن بدان، دست به کنش و عمل می‌زند. هرچند این نگاه هستی‌شناختی با هستی‌شناسی نظریه انتخاب عمومی متعارف، ناسازگار است، اما این مفروضات همچنان با منطق تئوریک نظریه انتخاب عمومی سازگار است.



پیش‌بینی شده یا مورد انتظار سیاستمداران حاکم در مقابل رقبای دیگر برآورد می‌کند. به ویژه اگر قرار باشد که این حکومت موردنظر در دوره انتخابات بعدی نیز بر سر کار آید. یعنی ابتدا وی مطلوبیت (عمدتاً درآمدی) را که حزب/ جریان «الف» برای وی فراهم خواهد ساخت برآورد می‌کند، سپس مطلوبیتی را که حزب/ جریان «ب» برای او به ارمغان می‌آورد تخمین زده و این کار را تا آخر انجام خواهد داد. او به حزبی رأی خواهد داد که به گمانش بالاترین میزان مطلوبیت درآمدی را با توجه به نحوه اقدامات دولت برای او به همراه آورد. مهمترین عاملی که برآورد او از عملکرد آتی هر حزب را تحت تأثیر قرار می‌دهد، وعده‌های انتخاباتی احزاب درباره آینده نیست بلکه عملکرد آنها در دوره‌ای است که رو به اتمام است. بنابراین، تصمیم‌گیری فرد در مورد رأی‌دهی، مبتنی بر مقایسه‌ای است میان درآمدی که وی عملاً طی این دوره در نتیجه اقدامات حکومت حاکم کنونی به دست می‌آورد، با درآمدی که در صورت روی کار آمدن مخالفان می‌توانست نصیب وی شود؛ این در شرایطی است که هر حزب مخالف در مورد مسائلی که حزب حاکم وقت با آنها سروکار دارد، مواضع آشکار خود را اعلام کند. البته، از آنجایی که شهروند به انتخاب حکومت بعدی می‌اندیشد، تحلیل خود در مورد عملکرد گذشته هر حزب را مطابق برآورد خود از تغییرات احتمالی در رفتار آن تعدیل می‌کند. با این وجود، سابقه عملکرد حزب حاکم کنونی محور اصلی ارزیابی‌های وی خواهد بود.

دولت تصمیمات عقلایی اتخاذ می‌کند، ولی تجزیه و تحلیل رفتار آن کار ساده‌ای نیست. زیرا همواره درگیر نبرد سیاسی با مخالفان خود است. هر حزب شبیه یک بازیگر در یک بازی با بازیگران زیاد، یا یک بنگاه در بازار انحصار چندگانه است که درگیر رقابت بی‌رحمانه‌ای در بازار شده است. با این وصف، مسأله تغییرات مبتنی بر حدس و گمان در این جایگاه شکل نسبتاً ساده شده‌ای دارد، زیرا حزب حاکم همواره و به ضرورت زودتر از احزاب مخالف خود، در هر موضوعی نقش خود را ایفا می‌کند. از آنجایی که حزب موردنظر قدرت را در اختیار دارد، ناتوانی در عکس‌العمل نشان دادن به شرایط پیش آمده نوعی ضعف تلقی می‌شود و باید بتواند در صورت لزوم سریعاً تصمیم‌گیری کند. اما حزب مخالف، که در قبال دولت مسئولیتی ندارد، می‌تواند صبر پیشه کند تا هنگامی که فشار حوادث حزب حاکم را به اقدام وادار سازد. بنابراین، احزاب مخالف دارای یک مزیت راهبردی هستند. هم‌چنین، این مسأله امکان تجزیه و تحلیل برنامه احزاب گوناگون را ساده‌تر از زمانی خواهد ساخت که تمام احزاب به طور هم‌زمان راهبردهای خود را آشکار سازند.

شرایط اطلاعات ناقص و رأی‌سازان

فقدان اطلاعات کامل که بر مبنای آن بتوان تصمیم‌گیری کرد از چنان اهمیتی برای زندگی انسان برخوردار است که تقریباً می‌تواند ساختار هر نهاد اجتماعی - به‌ویژه عرصه سیاست - را تحت تأثیر قرار دهد. شرایط دانش ناقص بدین معناست که:

احزاب همیشه اطلاع دقیقی از خواسته‌های شهروندان ندارند؛ شهروندان همیشه نمی‌دانند که دولت یا احزاب مخالف، چه کرده‌اند، چه می‌کنند یا آن‌که برای تأمین منافع آنها چه باید بکنند؛ دستیابی به اطلاعات لازم برای فایق آمدن بر هر دو نوع ناآگاهی یاد شده، هزینه دارد به عبارت دیگر، منابع کمیاب باید مصروف کسب یا شبیه‌سازی اطلاعات شود.

مادامی که قایل به فرض دانش یا اطلاعات کامل باشیم، احتمالاً هیچ شهروندی نخواهد توانست رأی دیگران را تحت تأثیر قرار دهد، زیرا هر یک خواهد دانست که رأی به کدام حزب منعفت بیشتری را برای او به همراه خواهد آورد. همچنین همگان خواهند دانست که دولت مشغول انجام چه کاری است یا اگر احزاب دیگر قدرت را در اختیار داشتند، چه می‌کردند. بنابراین، ساختار سلیقه سیاسی هر شهروندی که بنا بر فرض ثابت است، مستقیماً وی را به تصمیم‌گیری مشخص در مورد نحوه رأی‌دهی رهنمون خواهد ساخت. اگر وی همچنان عقلایی رفتار کند، هیچ‌گونه قدرت اقناعی نخواهد توانست نظر وی را تغییر دهد. اما آن‌گاه که پای جهل و ناآگاهی به میان می‌آید، مسیر گذار از ساختار علایق سیاسی هر شهروند به تصمیم وی در مورد رأی‌دهی، به واسطه فقدان دانش کامل، غیرشفاف خواهد شد. گرچه برخی رأی‌دهندگان می‌خواهند که حزب خاصی در انتخابات پیروز شود زیرا سیاست‌های آن بیشترین منافع را برای آنها به همراه خواهد آورد، ولی دیگران در مورد این‌که پیروزی کدام حزب را ترجیح می‌دهند به یقین نرسیده‌اند. آنها مطمئن نیستند که دقیقاً چه اتفاقی پس از انتخابات می‌افتد یا آن‌که در صورت روی کار آمدن دیگر احزاب، وضعیت آنها چگونه خواهد بود. بنابراین برای تعیین ترجیحات شخصی خود، نیاز به اطلاعات و داده‌های بیشتری دارند. اینجاست که افراد اقناع‌کننده با ارائه این اطلاعات می‌توانند اثرگذار باشند.

افراد اقناع‌کننده فی‌نفسه علاقه‌ای به کمک دیگران در رهایی از تردید و اتخاذ تصمیم ندارند بلکه می‌خواهند دیگران را به تصمیماتی هدایت کنند که تأمین‌کننده اهداف خودشان باشد. بنابراین، فقط آن دسته از اطلاعات و داده‌ها را فراهم خواهند کرد که برای حزب مورد حمایت‌شان مطلوب و مناسب باشد. بنابراین، حتی اگر بتوان فرض کرد که هیچ‌گونه داده غلط





یا خطایی وجود نداشته باشد، برخی افراد می‌توانند با گزینش جانبدارانه‌ی^۱ داده‌ها دیگران را تحت تأثیر قرار دهند.

امکان وجود چنین وضعیتی پیامدهای فوق‌العاده مهمی برای عملکرد دولت دارد: نخست این به آن معناست که برخی افراد به لحاظ سیاسی اهمیت بیشتری از دیگران دارند، زیرا بیش از میزان رأیی که می‌دهند می‌توانند آرای دیگران را تحت تأثیر خود قرار دهند. از آنجایی که فراهم آوردن اطلاعات برای شهروندان مردد منوط به استفاده از منابع کمیاب است، افرادی که چنین منابعی را در اختیار داشته باشند، به شرط ثبات سایر عوامل می‌توانند از نفوذ سیاسی بیشتری برخوردار شوند. دولت در صورتی که عقلایی رفتار کند، نمی‌تواند چنین واقعیتی را در طراحی سیاست‌های خود نادیده نگارد. در نتیجه، برابری حق رأی، دیگر میزان اثرگذاری کاملاً یکسان شهروندان بر اقدامات حکومت را تضمین نخواهد کرد. در واقع، در دنیایی که اطلاعات ناقص وجود دارد، غیرعقلایی خواهد بود که یک دولت دمکراتیک شهروندان خود را به دیدهٔ یکسان در نظر گیرد. دوم، حکومت خود نمی‌داند که شهروندان چه خواسته‌هایی از آن دارند. بنابراین باید سازوکارهایی بیندیشد تا بر آن اساس:

نظرات رأی‌دهندگان را بسنجد و تمایلات و خواسته‌های آنها را آشکار سازد؛ و آنها را به انتخاب مجدد خود ترغیب نماید.

به عبارت دیگر فقدان اطلاعات، حکومت‌های دمکراتیک را به حکومت‌های نماینده‌مبدل می‌سازد. از سوی دیگر به دلیل وجود اطلاعات ناقص و نیز ضرورت اقناع افراد در مورد رأی‌دهندگانی که مردند، میدان را برای کسانی باز می‌شود که در کسوت متخصصان و نمایندگان نظرات شهروندان، بازیگری می‌کنند. آنها از یک سو می‌کوشند تا دولت را متقاعد سازند سیاست‌هایی که آنها تبلیغ می‌کنند- و البته منافع مسقیمی برای خودشان در بردارد- مورد درخواست و نیز متضمن نفع بخش عظیمی از رأی‌دهندگان است. از سوی دیگر می‌کوشند رأی‌دهندگان را متقاعد سازند که این سیاست‌ها حقیقتاً به نفع آنهاست. بنابراین یکی از روش‌های آنها برای متقاعد ساختن دولت به این باور که افکار عمومی از آنها حمایت می‌کنند، هدایت افکار عمومی به سمت مورد نظر از طریق اقناع و ترغیب تودهٔ مردم است. دولت باید هنگام تدوین سیاست‌های خود اهمیت نسبی بیشتری برای این اقناع‌گران قایل شود زیرا آنها قادر به ایجاد آرای مثبت و مساعد در اکثریت خاموش رأی‌دهندگان هستند. بدیهی است افرادی که علاقهٔ زیادی به یک سیاست

1. Biased



خاص داشته باشند، بیشتر محتمل است که رأی خود را منوط به همان یک سیاست سازند تا افرادی که آن سیاست برایشان اهمیتی کمابیش یکسان با دیگر سیاست‌ها دارد. بنابراین دولت باید توجه بیشتری به افراد گروه اول مبذول نماید و در غیر اینصورت عقلایی عمل نکرده است. سرانجام آن که، وجود اطلاعات ناقص، جریان حاکم را مستعد رشوه‌گیری^۱ می‌سازد. حزب حاکم به منظور اقناع رأی‌دهندگان نسبت به صحیح بودن سیاست‌های اعمال شده، نیازمند استفاده از منابع کمیاب همچون زمان پخش برنامه‌های تبلیغی از تلویزیون، پول برای تبلیغات و پرداخت پول به گردانندگان ستادهای انتخاباتی^۲ است. یکی از طرق کسب چنین منابعی عبارت است از فروش مزایای احتمالی سیاست‌های خود به کسانی که مایلند بهای آن راپردازند، چه در قالب کمک‌های مالی انتخاباتی^۳، و چه در قالب حمایت‌های رسانه‌ای غیرمستقیم از طریق انتشار مطالب جانبدارانه از مطبوعات و رسانه‌ها، یا با اعمال نفوذ مستقیم بر دیگران. این گونه خریداران رأی، نیازی ندارند که حتی خود را نمایندگان مردم قلمداد کنند. آنها فقط حمایت سیاسی خود را در ازای اجرای سیاست‌های موردنظرشان مبادله می‌کنند و این معامله برای آنها و دولت جنبه کاملاً عقلایی دارد. (کوز، ۱۶۲)

نابرابری نفوذ سیاسی، در شرایطی که ثروت و درآمد در آن نابرابر توزیع شده باشد پیامد قطعی و اجتناب‌ناپذیر وجود اطلاعات ناقص است. هرگاه اطلاعات افراد ناقص باشد، هرگونه اقدام مؤثر سیاسی مستلزم استفاده از منابع اقتصادی برای تأمین اطلاعات است. بنابراین کسانی که چنین منابعی را در اختیار دارند، می‌توانند به لحاظ سیاسی وزن بیشتری، از اهمیت نسبی حق رأی خود به دست آورند. این نتیجه پیامد عدم عقلانیت یا عدم صداقت نیست. بالعکس، اعمال نفوذ گروه‌های قدرتمند یا لابی‌ها در نظام دموکراسی واکنشی کاملاً عقلایی در قبال فقدان اطلاعات کامل است. تسلیم شدن دولت در برابر خواسته‌های گروه‌های فشار قدرتمند نیز عملی کاملاً عقلایی است. پذیرفتن این واقعیت، یا انکار آن به معنی انکار هزینه کسب اطلاعات است؛ یعنی نظریه‌پردازی درباره یک جهان واهی و خیالی و انکار دنیای واقعی. وجود اطلاعات ناقص، منجر به توزیع نابرابر درآمد و موقعیت و نفوذ اجتماعی در جوامع می‌شود. در یک جامعه پیچیده، زمان لازم برای مقایسه تمامی تفاوت‌های موجود میان سیاست‌ها

1. Bribery
2. Prescient Captains
3. Campaign Contribution
4. Editorial Policies



احزاب رقیب، بسیار بیشتر از آن است که کسی فرصت انجام آن را داشته باشد. علاوه بر این، شهروندان اطلاعات کافی برای ارزیابی تفاوت‌های بین احزاب را در اختیار ندارند و البته از قبل هم نمی‌دانند که دولت احتمالاً در دوره بعدی حاکمیت خود، با چه مسائلی مواجه خواهد شد. تحت چنین شرایطی، ایدئولوژی‌های حزبی برای بسیاری از رأی‌دهندگان سودمند جلوه خواهد کرد زیرا ایدئولوژی کار آنها را در مقایسه هر چیز با تصویری که خود از مفهوم «جامعه مطلوب» دارند، آسان می‌سازد. ایدئولوژی‌ها به رأی‌دهندگان کمک می‌کنند تا توجه خود را معطوف به اختلاف میان احزاب نمایند، بنابراین می‌توان از آنها به عنوان الگویی برای ارزیابی دیدگاه‌های متفاوت استفاده کرد. علاوه بر این، اگر رأی‌دهندگان میان ایدئولوژی هر حزب و سیاست‌های آن نوعی همبستگی مشاهده کنند، آنگاه با مقایسه ایدئولوژی‌ها و نه سیاست‌های احزاب، به شکل عقلایی اقدام به رأی دادن به نفع یکی از آنها خواهند نمود. در هر دو مورد، رأی‌دهندگان می‌توانند مخارج کسب اطلاعات سیاسی را به شدت کاهش دهند و برای این کار به جای بررسی طیف وسیعی از مسائل مختلف، فقط به بررسی ایدئولوژی آنها بپردازند. فقدان اطلاعات در نزد رأی‌دهندگان، تقاضایی برای ایدئولوژی‌ها ایجاد می‌کند. از آنجایی که احزاب سیاسی مشتاق استفاده از هرگونه روشی برای کسب آرا به نفع خود هستند، تلاش می‌کنند با عرضه ایدئولوژی، این تقاضا را اجابت کنند. بنابراین هر حزب به منظور جلب آرای شهروندانی که مایلند هزینه‌های زندگی خود را با رأی دادن به یک ایدئولوژی خاص کاهش دهند اقدام به ابداع ایدئولوژی می‌کند.

این استدلال بدان معنا نیست که احزاب می‌توانند ایدئولوژی‌های خود را به راحتی تغییر دهند و هر دم بسته به اقتضای شرایط، رنگ عوض کنند. مثلاً حزبی که مبنای ایدئولوژی خود را «بازار» قرار می‌دهد، بدون متقاعد ساختن رأی‌دهندگان به غیر قابل اتکا بودن آن، نمی‌تواند به طور ناگهانی آن را کنار گذاشته یا تغییرات شدیدی در آن ایجاد کند. از آنجایی که رفتار رأی‌دهندگان عقلایی است، از حمایت احزاب غیرقابل اعتماد خودداری خواهند کرد. از این رو، هیچ حزبی تحت هیچ شرایطی نمی‌خواهد به عدم صداقت و ریا شهره شود. علاوه بر این باید نوعی همبستگی قابل ملاحظه میان ایدئولوژی هر حزب و رفتار آن در عمل وجود داشته باشد، در غیر این صورت رأی‌دهندگان رأی‌دهی بر مبنای ایدئولوژی را کاری غیرعقلایی دانسته و این شیوه را کنار خواهند گذاشت. سرانجام آنکه، احزاب نمی‌توانند ایدئولوژی‌های یکسان اتخاذ نمایند زیرا باید تمایز کافی در محصولی که ارائه می‌کنند ایجاد کنند تا مزایای سیاست موردنظرشان را در مقایسه با احزاب رقیب برجسته سازند و بتوانند رأی‌دهندگان را



به پای صندوق‌های رأی بکشانند. رأی‌دهندگان معمولاً خواهان ترکیبی از کالاهای خصوصی و عمومی هستند. آنها از یک سو طالب برخی کالاهای خصوصی نظیر دارایی‌ها و خدمات ویژه‌ای هستند که در صورت تصویب قانونی خاص، به آنها (و فقط به آنها) تعلق می‌گیرد (نظیر حداکثرسازی بودجه حوزه انتخابیه)؛ همچنین خواهان مجموعه‌ای از کالاهای عمومی نظیر سیاست‌هایی چون کاهش تورم هستند. در عوض به طرق مختلف سیاستمدارانی را که قوانین مورد نظر آنان را تصویب کنند از کمک‌ها و پشتیبانی‌های خود برخوردار می‌سازند.

بدین ترتیب شرایط اطلاعات ناقص زمینه فعالیت گروه‌های فشار را از طریق سازوکار رشوه‌گیری فراهم می‌کند. البته سیاستمدار عقلایی فقط تا آن اندازه حاضر است در ازای دریافت کمک مالی از گروه‌های فشار به نفع آنان فعالیت کند که تعداد آراییی که به واسطه حمایت سیاسی خود از گروه‌های فشار (احتمالاً) از دست می‌دهد برابر باشد با آراییی که با کمک مالی گروه‌های فشار می‌تواند برای خود بخرد. از سوی دیگر حجم قوانینی که سیاستمداران در ازای کمک‌های مالی به نفع گروه‌های فشار تصویب می‌کنند بستگی به این سه عامل دارد:

گروه‌های فشار در ازای کمک‌های مالی خود چه میزان تغییرات قانونی را طلب کنند؛ رأی‌دهندگان چه خواسته‌هایی دارند؛ و قوانینی که تحت فشار و نفوذ گروه‌های فشار به تصویب می‌رسد به چه میزان خشم و نارضایتی رأی‌دهندگان را برمی‌انگیزد. (گانینگ، ۱۳۸۵: ۳۱۲)

بازار انتخاباتی و مبادله رأی

وجود رقابت در بازار انتخاباتی، مسأله مبادله یا خرید و فروش رأی را در پارلمان مطرح می‌کند. می‌توان تصور کرد که یک نماینده پارلمان به دلیل ذی‌نفع نبودن انتخاب‌کنندگان (حوزه انتخابیه وی) نسبت به یک ماده قانونی مثلاً قانون «الف»، دلیلی نمی‌بیند که به آن رأی بدهد. اما او به عنوان یک نماینده که در پی حداکثرسازی آرا به نفع قوانین مورد نظر خود است، حاضر خواهد بود رأی خود را با رأی یک نماینده دیگر برای قانون «ب» که به شدت مورد علاقه او (و متضمن منافع او و حوزه انتخابیه‌اش) است، مبادله کند.

نمایندگان مختلف به دلیل تعدد پایگاه‌های رأی و تنوع منافع انتخاب‌کنندگان مختلف، منافع مختلفی دارند، از این رو در مقام قانون‌گذاری ایده‌های مختلف را دنبال می‌کنند. ایده‌هایی که هر یک به تنهایی امکان تصویب را در پارلمان ندارند؛ زیرا اولاً حامیان آن ایده به تنهایی آرای لازم را برای تصویب در اختیار ندارند و ثانیاً در مواردی که طرح متضمن بار مالی است منابع موجود کفاف جمع بین همه طرح‌ها را نمی‌دهد.



به عنوان مثال می‌توان فرض کرد که در پارلمان ۵ طرح از سوی ۵ گروه از نمایندگان (اعم از نمایندگان استان مشخص / اعضای فراکسیون موضوعی مشخصی) ارائه شود که هیچ‌کدام از این مجموعه نمایندگان به تنهایی اکثریت لازم را برای تصویب طرح خود در اختیار نداشته باشند. در این حالت معمولاً نمایندگان اقدام به دادوستد رأی با هم می‌کنند. در مقام مثال می‌توان تصور کرد که فراکسیون «الف» علاقمند به تصویب طرح ۱ و فراکسیون «ب» علاقمند به تصویب طرح ۲ و فراکسیون «ج» علاقمند تصویب طرح ۳ و فراکسیون «د» مایل به تصویب طرح ۴ است. نمایندگان عضو فراکسیون «الف» می‌توانند رأی خود را به طرح ۳ مشروط به رأی نمایندگان فراکسیون «ج» به طرح ۱ کنند. بدین ترتیب طرح‌های شماره ۱ و ۳ هر دو در پارلمان تصویب شوند این در حالی است که به خودی خود اعضای فراکسیون «الف» نه تنها تمایل اولیه برای تصویب طرح ۳ نداشتند بلکه حتی ترجیح اولیه آن‌ها تصویب نشدن آن بود، اما به دلیل تأمین منفعت‌شان در تصویب طرح ۱ ناگزیر، به طرح مدنظر فراکسیون «ج» رأی دادند. مبادله آرا در پارلمان، نمایندگان را مجاز به مذاکره و معامله می‌کند. در بسیاری از موارد، داد و ستد رأی می‌تواند موجب تصویب طرح‌هایی شود که از نظر کل جامعه ناکارآمد و غیرضروری تلقی می‌شوند (گانینگ، همان: ۲۵۷).

بازسازی مبنای روش شناختی انتخاب عمومی

پس از شناخت نظریه انتخاب عمومی، حال بایستی به این پرسش پرداخت که به چه نحوی می‌توان با حفظ قابلیت‌ها و آموزه‌های اصلی انتخاب عمومی، نقد روش شناختی وارد بر این نظریه را ترمیم کرد. نظریه انتخاب عمومی با توجه به مبنای فردگرایی روش شناختی آن، در منازعات روش شناختی ساختار-کارگزار در طرف نظریه‌های عامل محور قرار می‌گیرد، و دقیقاً از همین منظر هم مورد نقد قرار گرفته است. آیا با توجه به بنیاد فردگرایانه این نظریه از منظر روش شناختی، می‌توان روایتی از این نظریه ارائه کرد که به زمینه‌های ساختاری کنش افراد نیز توجه کند؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است دو مفهوم کلیدی مورد بررسی قرار گیرند.

۱. فردگرایی ساختاری

نظریه انتخاب عمومی هرچند مبتنی بر فردگرایی روش شناختی است و فردگرایی روش شناختی هستی‌های اجتماعی را در فرد خلاصه می‌کند، اما برخی پژوهشگران، گونه‌های مختلفی از فردگرایی روش شناختی را در موارد مختلف شناسایی کرده‌اند که الزاماً تعارضی با نگرش‌های



ساختاری ندارد. لارس اودن فردگرایی روش شناختی را در طیفی قرار می‌دهد که در یک سوی آن فردگرایی روش شناختی قوی^۱ و سوی دیگر آن، فردگرایی روش شناختی ضعیف^۲ قرار دارد (اودن، ۲۰۰۱، ص ۲۸۸). از سوی دیگر برخی پژوهشگران در درون نظریه انتخاب عمومی، رگه‌هایی از ساختارگرایی شناسایی کرده‌اند. امری که در بادی امر متناقض‌نما به نظر می‌رسد. انسان‌های پیشینه‌طلب خودخواه برای نیل به اهدافشان، به صورت عقلانی رفتار می‌کنند. ضمن این‌که شناخت نسبتاً کامل فرد از محیط، دیگر مفروض اصلی انتخاب عمومی است. از این نظر، فرض می‌شود که در هر موقعیت معین فقط یک نوع کنش عقلانی سازگار با دسته‌ای اهداف خاص وجود دارد. پس، اگر کنشگر در واقع «نمونه یک انسان مدرن باشد» (هولیس، ۱۹۹۸، ص ۱۶)، در هر موقعیت معین به گونه‌ای رفتار خواهد کرد که خود همین بستر تعیین (و بنابراین پیش‌بینی‌پذیر) می‌کند. (های، ۱۳۸۵: ۱۷۳)

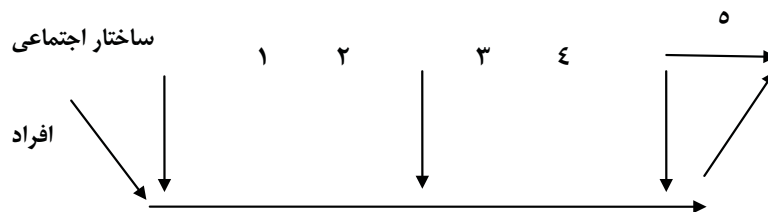
برای پیش‌بینی رفتار سیاسی نیازی نیست درباره کنشگر نکات زیادی بدانیم؛ چرا که این رفتار تا حدودی مستقل از کنشگر مورد نظر شکل می‌گیرد. البته ساختارگرایی نهفته در انتخاب عمومی، با آنچه به صورت معمول ساختارگرایی خوانده می‌شود، تفاوت دارد. ساختارگرایی، به صورت معمول، کنشگر را اسیر محیط می‌داند؛ از این رو آنچه در تحلیل حائز اهمیت تلقی می‌شود، نه افراد بلکه ساختارهای اجتماعی است. اما انتخاب عمومی، کنشگر را آزاد و مستقل می‌داند که می‌تواند هر گزینه‌ای از جمله گزینه عقلانی را _ که در هر موقعیت و بستری واحد است _ برگزیند، که البته به صورت طبیعی همین گزینه را انتخاب می‌کند. چنین برداشتی، راه را بر آنچه اودن با وام گرفتن از رینهارد ویپلر^۳ و ورنر راب^۴ از مکتب جامعه‌شناسی آلمانی، فردگرایی ساختاری^۵ می‌خواند، باز می‌کند.

فردگرایی ساختاری، به‌عنوان گونه‌ای از فردگرایی روش شناختی ضعیف، ضمن آن‌که فرد را سازنده هویت‌های اجتماعی می‌داند، اما در عین حال به اثر پذیرفتن کنش فرد از پاره‌ای موقعیت‌های اجتماعی ساختاری قائل است. شکل ۱ نمودار تبیین رابطه فرد و ساختار اجتماعی از منظر فردگرایی ساختاری است. در این نگرش، ساختارها معنایی فراتر از نهادها- به مثابه قواعد رفتار فردی- و نیز کنش متقابل که نتیجه رفتار افراد است، دارند. ساختارهای

1. Strong Methodological individualism
2. Weak Methodological individualism
3. Reinhard Wippler
4. Werner Raub
5. Structural Individualism



اجتماعی عمدتاً مرکب از بازیگران یکپارچه^۱ است که توسط گروهی از افراد با کمک حقوق و هنجارهای ایجاد شده توسط دیگر افراد شکل یافته‌اند. حقوق و هنجارهایی که مستقل از همه یا اکثر ایجادکنندگان وجود دارند. این بازیگران یکپارچه بر اساس اشغال جایگاه‌هایی ساخته شده‌اند که نسبت به افراد اشغال کننده آن لاقضا هستند. در این شکل، پیکان ۱ معرف تأثیر عمومی فرهنگ بر ترجیحات و باورهای فرد است. از منظر فردگرایی روش شناختی قوی این تأثیرات نیز خصلت فردی دارند و صرفاً در قالب تأثیر افرادی بر افراد دیگر قابل تحلیل هستند. پیکان ۲ تأثیر ساختار اجتماعی را بر ترجیحات و باورهای فرد نشان می‌دهد. تأثیری که فروکاهش آن به سطح تحلیل فردی بسیار دشوار است؛ تأثیراتی که ترجیحات و باورهای افراد از جایگاهشان در ساختار اجتماعی می‌پذیرند پیکان ۳ مشخصاً نشان‌دهنده تأثیری است که نقش اجتماعی افراد بر ترجیحات و باورهای افراد دارد. تأثیری که بوکانان^۲ نظریه پرداز شهیر انتخاب عمومی نیز بر آن تأکید می‌کرد. بر این اساس، تعهد یک مدیر بنگاه اقتصادی برای بیشینه‌سازی سود ناشی از الزامات شغل وی است. پیکان ۴ نیز اثرات محدودیت‌های ساختاری یا نهادی را بر مجموعه فرصت‌های پیش روی کنش‌گر نمایش می‌دهد. نهایتاً پیکان ۵ تعیین ساختاری کنش متقابل^۳ را نشان می‌دهد. بدین معنا که، وابستگی متقابل موقعیت‌های اجتماعی مجموعه‌ای از افراد، به نوبه خود آثار ساختاری بر جای می‌گذارد (اودن، همان، ص ۳۱۸).



شکل شماره ۱

بر این اساس، هویت‌های اجتماعی بر ساخته افراد هستند و کنش افراد، وضعیت‌ها را تعیین می‌کند. اما این کنش خود متأثر از چند عامل مهم است. از یک سو، فرهنگ محیط، ساختار روابط اجتماعی و نیز نقش کنش‌گر ترجیحات و باورهای فرد را متأثر می‌سازد و از این ره‌گذر،

1. Corporate actors
2. James Buchanan
3. Structural determination of interaction



ترجیحات و باورهای فرد نه در خلأ، بلکه در بستر جامعه شکل می‌گیرد. البته روشن است که در هر حال این باورها، صرفاً بازتابی از جامعه نیست. از سوی دیگر فرد که با توجه به باورها و ترجیحاتش، در پی پیگیری مطلوبات خود است، با مجموعه‌ای از فرصت‌ها و محدودیت‌ها مواجه است که متأثر از الزامات ساختاری یا نهادی هستند. به عبارت دیگر، مسیر پیگیری اهداف نیز، در خلأ شکل نمی‌گیرد. فرد نمی‌تواند اهداف خود را به هر شیوه‌ای دنبال کند. پاره‌ای از شیوه‌های ممکن، برای برخی اهداف فرصت و برای برخی دیگر چالش تلقی می‌شوند.

۲. منازعه ساختار و کارگزار

منازعه ساختار و کارگزار^۱، مسأله محوری نظریه اجتماعی و سیاسی است. (های، ۱۳۸۴: ۱۵۱) به منظور فائق آمدن بر دوگانه‌انگاری‌های نظریه‌های کارگزار محور و ساختارگرا، تلاش‌های مهمی انجام شده است. در میانه نظریات ساختارگرا یا کارگزارگرا، نظریات کارگزار درون ساختاری قرار دارند که می‌کوشند تا «عمل عاملان» را در بستر «ساختار و زمینه» مشخص قرار دهند و فرایندها و فرآورده‌های اجتماعی و سیاسی را به صورتی توأمان به هر دو مؤلفه ساختار و کارگزار منتسب سازند. نظریه‌های ساختاریابی^۲ گیدنز و رئالیسم انتقادی^۳ از مهمترین نظریات کارگزار درون‌ساختاری تلقی می‌شوند.

آنتونی گیدنز بحث خود را با انتقاد شدید از دو دسته نظریه پردازان کارگزار محور و ساختار محور که هر کدام، تنها یکی از دو عامل ساختار و کارگزار را تعیین کننده دیگری می‌دانند، شروع کرد و با ارائه نظریه‌ای در باب دوگانگی ساختاری، در صدد حل مشکل تبیین پدیده‌های اجتماعی برآمد. از آن جا که وی ساختارها را محصول کنش و فعالیت کارگزاران قلمداد می‌کرد؛ تحلیل‌های او نیز عمدتاً به سوی «تبیینی از درون» گرایش پیدا می‌کرد و در نهایت به شکل پیچیده‌ای از اراده‌گرایی منجر می‌شد. بدین ترتیب در تحلیل نهایی، ساختاریابی، ناخواسته کارگزار را بر ساختار ترجیح داده و ساختارها را محصول کنش‌های انسانی به حساب می‌آورد. (های، ۱۳۸۴: ۳۱۷؛ پارکر، ۱۳۸۶: ۸۹-۱۱۲)

واقع‌گرایی انتقادی نیز تلاشی در جهت غلبه بر دوگانه‌انگاری ساختار و کارگزار و مبتنی بر فهم دیالکتیکی رابطه این دو است، که تفصیل آن در آرای روی بسکار بیان شده است. در روایت دیالکتیکی برگر^۴ و لوکمان^۵، جامعه محصول عمل فردی است که البته در مرحله پسین،

1. Structure and Agency Debate
2. Structuration Theory
3. Critical Realism
4. Peter Ludwig Berger
5. Thomas Luckmann



خود نسبت به افراد واکنش نشان می‌دهد. (برگر و لوکمان، ۲۲۲-۱۳۷۵:۲۳۵) بسکار ضمن رد این روایت، استدلال می‌کند که جامعه (ساختار) و افراد (کارگزاران) هر دو، سطوح متمایز از امر واقعی هستند که به صورت متقابل به یکدیگر وابستگی دارند. از نظر بسکار «جامعه هم شرط همیشه موجود و هم نتیجه مستمرا بازتولید شونده کارگزاری انسانی است» (بسکار، ۱۹۷۹، ص ۴۳). پذیرش «واقعیت» ساختار و کارگزار در دو سطح متمایز و متعلق به دو ساحت متفاوت هستی‌شناختی (ونه صرفاً تحلیلی)، به رئالیسم انتقادی بسکار و آرچر در میان نظریات کارگزار درون‌ساختاری اهمیت مضاعفی می‌بخشد و آن را از سنخ نظریه ساخت‌یابی که به ادغام ساختار و کارگزار می‌انجامد متمایز می‌سازد. نسخه پیشنهادی بسکار، مستلزم تعهدی دوگانه است؛ از یک سو تعهد نسبت به واقعیت ساختارهای اجتماعی، و از سوی دیگر تعهد به عاملیت کارگزاران. واقعیت ساختارهای اجتماعی به سبب اشغال جایگاه‌های اجتماعی توسط عاملان درک می‌شود و با امکان‌پذیر ساختن برخی کنش‌ها، ضروری کردن برخی کنش‌های دیگر و نیز ناممکن کردن برخی کنش‌ها آثار علی خود را به نمایش می‌گذارند. واقعیت عاملیت کارگزاران، نیز بر اساس این امر حاصل می‌شود که بازتولید، اصلاح یا دگرگونی ساختارهای اجتماعی صرفاً از رهگذر فعالیت عاملان انجام می‌پذیرد. در عین حال باید توجه داشت که پیامد کنش اجتماعی در بازتولید یا دگرگونی ساختارها می‌تواند ناخواسته هم باشد. به عبارت دیگر عمل عاملان با هدف «جی»، می‌تواند ضمن آن‌که این هدف را برای کنشگران تأمین می‌کند، در عین حال ساختار «اس» را نیز تقویت کند، بدون اینکه عاملان لزوماً چنین نیتی داشته باشند یا حتی به وجود آن ساختار وقوف داشته باشند. (بتون، ۱۳۸۴:۲۴۷)

با توجه به قابلیت‌های نظری واقع‌گرایی انتقادی، در این مقاله تلاش می‌شود از نظریه راهبردی-ارتباطی^۱ جسوپ در رهیافت واقع‌گرایی انتقادی، استفاده شود. رهیافت رابطه‌ای-راهبردی جسوپ نوعی درک پویا از رابطه ساختار و کارگزار است که از اولویت دادن به یکی از دو عنصر ساختار و کارگزار جلوگیری می‌کند و با بررسی کنش در ارتباط با ساختار و ساختار در ارتباط با کنش، ابزاری مناسب در درک تحولات اجتماعی و سیاسی است (جسوپ، ۲۰۰۵، ص ۴۸). این رهیافت ضمن آنکه بر خلاف نظریه ساخت‌یابی گیدنز رویکردی تقلیل‌گرایانه به ساختار و کارگزار ندارد، اما در عین حال وجود مستقل ساختار و کارگزار را نیز رد می‌کند. در رهیافت جسوپ، تمایز ساختار و کارگزار امری تحلیلی است و اگرچه ساختار محدوده کنش



را تعیین می‌کند، اما اساساً تأثیر ساختار منوط به حضور همزمان و عمل کارگزار است. در نظر جسوپ، نه کارگزاران (به تنهایی) واقعی هستند و نه ساختارها، زیرا هیچ‌کدام مستقل از دیگری وجود ندارند. وجود این دو مقوله، از سنخ وجود ارتباطی است و تعامل آنها قابل فروکاهش به جمع جبری عوامل ساختاری و کارگزاری _ که به صورت مستقل بررسی و محاسبه شده اند _ نیست. (های، همان، ص ۲۱۱) به بیان کالین‌های، ساختار و کارگزار نه دو روی یک سکه، که همچون فلزات موجود در آلیاژ یک سکه هستند. همچنان که ویژگی آلیاژ قابل فروکاهش به خواص فلزات تشکیل دهنده نیست و نیز هر یک از فلزات نیز در سکه قابل شناسایی نیستند، وجود ساختار و کارگزار نیز کاملاً درهم تنیده است. (همان)

از منظر رهیافت رابطه-راهبردی رابطه ساختار و کارگزار یک رابطه ساده و تک خطی نیست. در این رهیافت، ساختارها تنها قادرند محدوده عمل کنش‌گر را تعیین کنند، نحوه تأثیر گذاری ساختارها بر کنش‌گر از مکانیسم پیچیده‌ای پیروی می‌کند. به طوری که ساختارها، دامنه بالقوه انتخاب‌ها و راهبردها را مشخص می‌کنند و از آن‌جا که کنش‌گران تنها شناختی جزئی از چنین ساختارهایی دارند، از این رو فقط دسترسی جزئی به راهبردها دارند. به عبارتی، هر جامعه با توجه به لایه‌های ساختاری بنیادی که دارد، راهبردهای مختلفی در اختیار کنش‌گر قرار می‌دهد؛ کنش‌گر خود را در زمینه‌ای ساختارمند می‌یابد و تمام فعالیت‌های او در محیط که از پیش توسط ساختارها محاط شده است، انجام می‌شود. هر کنش‌گری آگاهی اجمالی از این ساختارها دارد و همین معرفت کلی، او را در اتخاذ راهبردهای مناسب یاری می‌دهد.

نحوه تأثیرگذاری کنش‌گران بر ساختارها نیز به گونه‌ای خاص است؛ به این صورت که هر کنشی در داخل سلسله مراتب ساختاری اتفاق می‌افتد و می‌تواند مستقیماً تغییرات جزئی در آنها ایجاد کند؛ این بدان معنا نیست که کارگزاران اراده‌ای به غایت آزاد دارند، بلکه انتخاب آن‌ها در حیطه آزادی‌های داده شده در ساختاری معین است که خود توسط عوامل دیگر محاط شده است (جسوپ، همان، ص ۱۲۲۳).

در رهیافت رابطه‌ای-راهبردی، رابطه اصلی، رابطه میان ساختار و کارگزار نیست، بلکه موضوع مهم، اندرکنش بی‌واسطه کنش‌گران و بستر راهبردی است که کنش‌گران در چارچوب آن قرار می‌گیرند. به منظور تأکید بر ماهیت راهبردی کنش، این رهیافت می‌پذیرد که کارگزاران از بستری که در آن قرار می‌گیرند، تصوراتی معین دارند و با گزینش از میان گزینه‌های ممکن، کنش خود را آگاهانه با این بستر سازگار می‌کنند. بدین سان، اگرچه کنش‌های خاص تنها در درون ساختارهای



اجتماعی مشخص امکان پذیرند، وجود ساختارهای اجتماعی، به اجرای (مشروط) مستمر آن کنش‌ها وابسته است (سایر، ۱۳۸۵:۱۱۰). هر جامعه با توجه به لایه‌های ساختاری بنیادی که دارد، سلسله راهبردهای مختلف و بالقوه‌ای را که ممکن است به وسیله کارگزاران در تلاشی جهت تحقق نیاتشان به کار رود، در اختیار کنش‌گر قرار می‌دهد. راهبردها در کنش، عملیاتی می‌شوند و چنین کنشی آثار و نتایجی خواسته و ناخواسته به بار می‌آورد که در چارچوب واقع‌گرایی انتقادی، بر اهمیت پیامدهای (خواسته و ناخواسته) کارگزاری و تاثیر آثار و نتایج کنش راهبردی بر زمینه‌های ساختمانده‌ای که آن کنش باید در آن واقع شود، تاکید می‌شود.

کنش راهبردی نیز عبارتست از تعامل دیالکتیک کنش‌گران صاحب اراده و آگاه که در عین حال توسط بستر ساختارمندی که در آن ساکن هستند محاط شده‌اند. هرچند کنش‌ها درون محیط‌های ساخت‌مند شده تحقق می‌یابند، ولی کنش‌گران دارای پتانسیل (هرچند تقریباً جزئی) برای تغییر آن ساختارها هستند. در حقیقت، ساختارها تنها قادرند محدوده عمل کنش‌گر را تعیین کنند، و این کنشگر است که می‌تواند با توجه به بستر ساختارمند شده - که از نظر راهبردی، گزینشی است و برخی از راهبردها را به برخی دیگر ترجیح می‌دهد) دارد - و با توجه به انگیزه خود، تأمل در کاری که انجام می‌دهد و اندیشیدن به نتایج آن، راهکارهای مناسب را انتخاب کند (های، ۱۳۸۴:۳۱۸).

انتخاب عمومی در بستر واقع‌گرایی انتقادی به روایت جسوپ

با توجه به استدلال ارائه شده در خصوص امکان سازگاری فردگرایی روش‌شناختی با توجه به نقش ساختارها در شناخت، می‌توان روایتی از این نظریه ارائه کرد که به زمینه‌های ساختاری کنش افراد توجه کند. بر این اساس، روایت جسوپ از نظریه واقع‌گرایی انتقادی، می‌تواند متکفل وجه ساختاری در مدل تلفیقی باشد. در قالب آموزه‌های جسوپ و با پذیرش مفروضات انتخاب عمومی گزاره زیر قابل طرح است:

کنش راهبردی بازیگران با توجه به تصورات شان از بستر ساختارمند، با هدف پیشینه‌سازی منافع به صورت آگاهانه در چارچوب امکانات و محدودیتهای این بستر جریان می‌یابد.

مطابق با دیدگاه انتخاب عمومی، آنچه باعث تصمیم سیاسی می‌شود، برداشتی از میزان تامین منافع با انجام رفتار است. چنانکه پیشتر بیان شد، مفروض بنیادی این نظریه آن است که رفتار سیاسی را می‌توان نتیجه انتخاب‌های افراد که به دنبال نفع شخصی هستند دانست. براساس این الگو، و در بستر ساختارمندS، بازیگران امکانات و محدودیت‌های خاصی برای پی‌گیری منافع



خود دارند؛ از این رو در مقام کارگزار موقعیت‌مند، رفتار نیت‌مند (کنش راهبردی) متناسب با بستر شکل می‌دهند. برای اینکه کنش بتواند در مقام عمل به نیت تأمین منافع بازیگران جامه عمل بپوشاند، لاجرم باید بر یک ارزیابی راهبردی از بستر ساختارمند استوار باشد. بستری که استراتژی (رفتار نیت‌مند) در چارچوب آن شکل می‌گیرد و سپس بر آن اثر می‌گذارد. نکته مهم در این منظر، این است که در کنش راهبردی نه تنها کارگزاران زمینه‌مند^۱ به سنجش موقعیت خود نسبت به محیط می‌پردازند، بلکه محیط راهبردی خود به گزینش راهبردی^۲ دست می‌یازد و برخی استراتژی‌ها را برای تحقق بیشترین منفعت برای بازیگر سیاسی ترجیح می‌دهد. (های: ۲۱۳-۲۱۴). این دیدگاه به نوبه خود ضمن تأکید بر موضع انتخاب کنشگران، در عین حال به زمینه‌های انتخاب نیز توجه می‌کند. این دیدگاه را می‌توان انتخاب عمومی ساختارمند نامید.

نتیجه‌گیری

نظریه انتخاب عمومی قادر است تبیینی از صورت‌بندی وضعیت اجتماعی بر مبنای کنشهای افراد و انگیزه‌های راهبر این کنشها ارائه دهد؛ اما این تبیین در مرحله ارجاع به انگیزه‌های منفعت‌جویانه افراد_ که با توجه به هستی‌شناسی نظریه، شامل همگان و در تمام شرایط می‌شود_ متوقف می‌ماند. در چارچوب این نظریه می‌توان هرکنشی را بر اساس انگیزه‌های منفعت‌جویانه تبیین کرد، اما در عین حال نمی‌توان چرایی تعیین منفعت را در یک کنش خاص تعیین کرد. انتخاب عمومی ساختارمند، تلاشی استعلایی برای گذار از این محدودیت روش شناختی است. این الگوی نظری، حاصل بازسازی عقلانی نظریه انتخاب عمومی در بستر رهیافت راهبردی-ارتباطی جسوپ است. در این چارچوب، تبیین مستلزم دوگام است: گام نخست: تبیین وضعیت اجتماعی عینی به مثابه پیامد کنش‌های کنشگران منفعت‌جو؛ و گام دوم: تبیین کنش‌ها به عنوان گزینش بازیگران بر مبنای شناخت از بستر ساختارمند و با هدف پیگیری منفعت.

انتخاب عمومی ساختارمند در گام نخست با الزامات فردگرایی روش شناختی و الگوی تحلیلی انتخاب عمومی موافقت دارد، اما در گام دوم، با عبور از نظریه انتخاب عمومی در ایستگاه تبیین روان‌شناختی کنش، به مرحله شناخت کنشگر از راهبردهای پیشنهادی ساختار اجتماعی برای پیگیری منفعت وارد می‌شود. در این چارچوب، کنشگران همچنان جویای منفعت هستند، اما در جلب منفعت نمی‌توانند به هرکنشی دست یازند، بلکه ساختار اجتماعی، راهبردهای محدودی را برای تأمین هدف کنشگران پیش پای ایشان قرار می‌دهد.

1. Contextualized Agents
2. Strategic Selectivity

منابع

- برگر، پیتر. ل و لوکمان، توماس (۱۳۷۵) ساخت اجتماعی واقعیت، ترجمه فریبرز مجیدی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی)
- بتون، تد و کرایب، یان (۱۳۸۴) فلسفه علوم اجتماعی: بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی پرست، محمود متحد (تهران: آگه)
- پارکر، جان (۱۳۸۶) ساخت یابی، ترجمه حسین قاضیان (تهران: نشر نی)
- جنسن، مایکل و مکلینگ، ویلیام (۱۳۸۴) طبیعت انسان، در دفتر مطالعات برنامه و بودجه مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی، مباحثی در باب نظریه انتخاب عمومی: (دیدگاه نهادی به سیاستگذاری عمومی) ترجمه و تدوین: یوسف جمسی، محمد قاسمی، علی یوسفیان (تهران: مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی)
- سایر، اندرو (۱۳۸۵) روش در علوم اجتماعی؛ رویکردی رئالیستی، ترجمه عماد افروغ (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
- شیروانی، علی (۱۳۷۹) اخلاق اسلامی و مبانی نظری آن (قم: دارالفکر)
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۹) المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲
- کاپوراسو، جیمزا، دیویدی. لوین (۱۳۸۷) نظریه‌های اقتصاد سیاسی، ترجمه محمود عبدالله‌زاده (تهران: ثالث، ۱۳۸۷).
- کوز، رونالد (۱۳۸۴) انتخاب عمومی، در دفتر مطالعات برنامه و بودجه مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی، مباحثی در باب نظریه انتخاب عمومی: (دیدگاه نهادی به سیاستگذاری عمومی) ترجمه و تدوین: یوسف جمسی، محمد قاسمی، علی یوسفیان (تهران: مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی)
- گائینگ، جیمز پاتریک (۱۳۸۵) درک دموکراسی: رویکردی بر انتخاب عمومی (تحلیل اقتصادی نهادهای سیاسی) ترجمه محسن رنایی، محمد خضری (تهران: مرکز مدارک علمی، موزه و انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی)
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۷) اخلاق در قرآن، ج ۲ (قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی)
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۰) بیست گفتار (تهران: صدرا)
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷) مجموعه آثار، ج ۶ (تهران: صدرا)
- های، کالین (۱۳۸۴) ساختار و کارگزار، در دیوید مارش و جری استوکر، روش و نظریه در علوم سیاسی (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی)
- وارد، هوگ (۱۳۸۴) نظریه انتخاب عقلانی، در دیوید مارش و جری استوکر، روش و نظریه در علوم سیاسی (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی)
- لیتل، دانیل (۱۳۷۳) تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش (تهران: صراط)
- های، کالین (۱۳۸۵) درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی (تهران: نشر نی)
- Bhaskar, Roy (1998), *The Possibility of Naturalism: A Philosophical Critique of the Contemporary Human Sciences..* London: Routledge



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۰۸

دوره چهارم
شماره ۲
بهار ۱۳۹۱



Buchanan, James.(1984)' Politics without Romance. A Sketch of Positive Public Choice Theory and Its Normative Implications.' In J.M. Buchanan and R.D. Tollison (eds) *The Theory of Public Choice*. An Arbor: University of Michigan Press

Downs, Anthony. (1957), *An Economic Theory of Democracy*. New York: Harper & Row.

Jessop, Bob,(2001),) *Institutional returns and the strategic- relational approach* Environment and planning, A volume 33,No 77,pp1213-1235

Jessop, Bob (2005) *Critical Realism and the Strategic-Relational Approach*. New Formations (56). pp. 40-53

Lawrence E. Blume and David Easley (2008). "rationality," The New Palgrave Dictionary of Economics, 2nd Edition.

Mueller, Dennis C. (2003) *Public Choice III* (Cambridge: University of Cambridge)

Petrović, Dragan (2008) "Methodological Individualism –Criticizing and Superseding Possibilities", Economics and Organization.Vol. 5, No 3, pp. 185 – 190

- Thordarson, Sveinbjorn (2006)" on Methodological Individualism", www.sveinbjorn.org.

Tolluk, Gordon & others. (2002) *Government failure: a primer in public choice*. Washington, D.C: Cato Institute

Udhen, Lars (2001) *Methodological Individualism*.London: Rutledge

Methodological individualism, visited at:<http://plato.stanford.edu/entries/methodological-individualism>)

